

داستان یک قطره آب

نویسنده: نرگس آبیاری
نقاش: علی مظاهری



کودکان

تفلسف را بر نمی تابند

● روح الله مهدی پور عمرانی

آبیاری، در این کتاب همانند کتاب قبلی اش «داستان دو خط» فی الواقع می خواهد به بهانه قصه گویی، حرف های فلسفی و آموزه های آیینی خود را به زبانی ساده شده (تو بخوان مثله شده) بازگو کند، کاری که به آسانی می تواند در قالب جستاری مقاله ای عرضه شود. از نظر منطقی، فلسفه ارایه شده در پس زمینه داستان نیز پشتوانه محکم علمی ندارد. تزلزل پذیری ایده فلسفی تنبیه شده در متن داستان، تا حدی است که خواننده نوجوان با اندکی هوشیاری می تواند باتلنگر تشکیک بر بنیان های آن، شالوده اندیشگی آن را فروریزد. شبکه استدلالی داستان که موجودیت و اساس سوژه داستانی، تا حد بسیار زیادی، به آن وابسته است، شبکه ای پوشانی است و دست کم دو نقطه ضعف اساسی دارد:

۱- قطره آب، مدت ها پس از حرکت و جنبش و تنها با دیدن قطره های راکد! تصمیم می گیرد در گوشه حوض، راکد و بی حرکت بماند. دلیل اقامه شده برای این پسرفت، بسیار ابتدایی و غیر منطقی است.

نویسنده برای برهم زدن حالت تعادل، نه تنها موقعیت خوبی را به کارنگرفته، بلکه بر خلاف نظام حاکم بر پدیده ها و فلسفه تاریخ، حرکتی واپسگرایانه را به شخصیت داستانی خود تحمیل کرده است. ماهی سیاه کوچولو از تعادل (یک جاماندن و محدود بودن) به عدم تعادلی پیشرونده می رسد و از این نظر، هیچ گونه معایرتی با فلسفه حیات و سنت های جاری در نظام پدیده ها ندارد.

۲- بالا رفتن و حتی خیلی بالا رفتن قطره آب از فواره، نسبت به رکود آن در ته حوض، حرکتی روبه پیش و مترقی به حساب نمی آید. این تغییر وضعیت کوتاه و دور و تسلسل آب در ته حوض، لوله فواره و سرانجام سقوط در حوض، به هیچ وجه به عنوان یک منزلت برتر برای قطره آب نیست. حتی تبخیر شدن قطره آب و به شکل ابر درآمدن و به آسمان رفتن نیز اصلاً به منزله حرکت تکاملی یک پدیده تلقی نمی شود، چرا که

فشرده داستان از این قرار است که قطره ای آب، پس از کشمکش درونی با خود، راضی می شود تا به لوله فواره بچسبید و فکر بالا پریدن را از سر دور کند. اما دغدغه بلند پروازی و فراتری او را راحت نمی گذارد. خورشید به او می تابد و قطره به «جوش» می آید و سبک می شود و به صورت بخار در آسمان پرواز می کند. قطره آب، به کمک نیرویی آسمانی، از جهان فروتر به عالم فراتر می رسد.

داستان از منظر ساختار شناختی، آمیزه ای از واقعیت و خیال است. جنبه های خیالی اش تنها نیمی از تنه داستان را در بر می گیرد و پاره های تکمیلی آن با استفاده از عناصر رئالیستی، ساخته می شود.

تخیل به کار رفته در پاره خیالی، تخیلی شیرین اما فلسفی است. تفلسف و گرایش به نوعی عرفان ملایم، سبب شده تا داستان در فضای ادبیات کودک و بزرگسال آونگ بماند.

اساساً در می بحث مخاطب شناسی و ارتباط شناختی ادبیات کودکان، دو مقوله را به آسانی می توان از هم باز ساخت:

الف: ادبیات برای کودک

ب: ادبیات درباره کودک

آیا «داستان یک قطره آب» در حوزه داستان برای کودک جای می گیرد یا در زمره داستان درباره کودک؟

کودک، بنا به ذهنیت خیال گرا و قدرت خیال آفرینی زیادی که دارد، قصه را دوست می دارد. او برای سرگرمی و ارضای حس کنجکاوی، به شنیدن و خواندن داستان تن می دهد و البته از آموختن نکته های تازه و یافته های دانش بدش نمی آید. داستان نویسان می کوشند در لابه لای قصه های شان، با بهره گیری از امکانات موجود و عناصر داستانی، آموختنی های بایسته را فراروی خوانندگان قرار دهند، اما هرگز نباید از داستان به عنوان یک کلاس آموزشی، آن گونه که مرسوم است، استفاده کرده، ذهن خواننده کم سن و سال شان را از آموزه های علمی و فلسفی و احیاناً مقاصد سیاسی خود بینارند.

■ عنوان کتاب: داستان یک قطره آب

■ نویسنده: نرگس آبیاری

■ تصویرگر: علی مظاهری

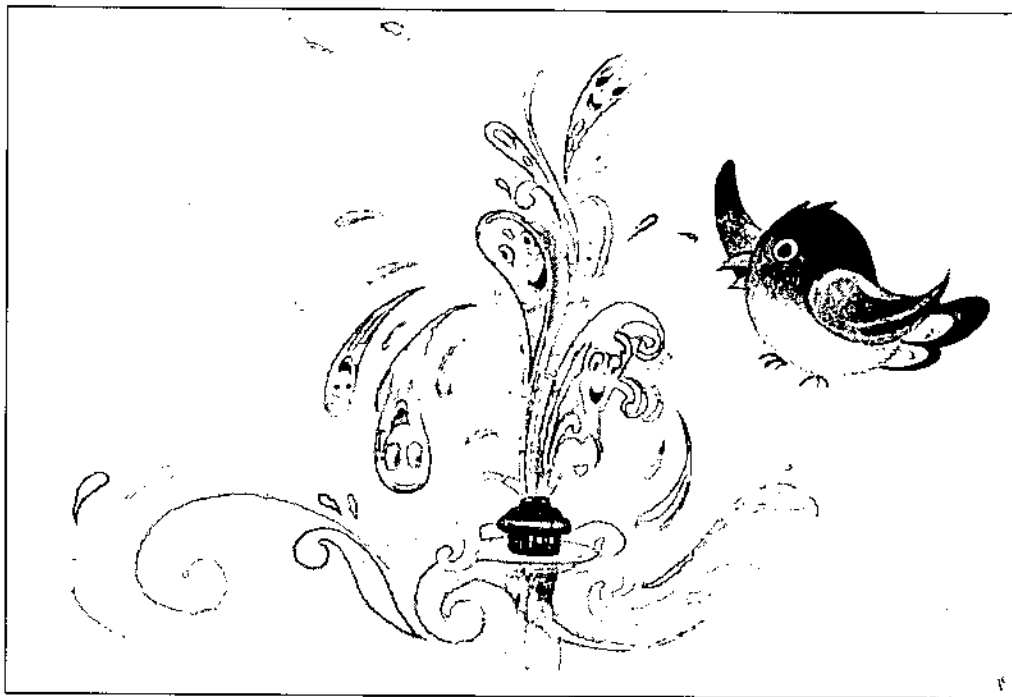
■ ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

■ نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹

■ شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

■ تعداد صفحات: ۲۸ صفحه

■ بها: ۳۸۰ تومان



نهایت ابر، باریدن است. در این صورت هم قطره آب (شخصیت داستانی) به جای پیمودن مسیری تکاملی، گرفتار یک دور باطل و تسلسل شده است.

در داستان ماهی سیاه کوچولو، حرکت ماهی سیاه از برکه و رسیدن به دریا، پس از تحمل گرفتاریها و مشکلات تجربه آفرین و از همه مهم تر، گره خوردن این تمثیل با واقعیتها و حرکتهای اجتماعی، روندی تکاملی به آن بخشیده است. اما داستان یک قطره آب، با دست مایه قرار دادن یک ایده فلسفی سترون و در اصل منفی، حامل چه پیامی است؟

فلسفه زدگی و آمیزش عناصر غیر داستانی در متن، گزارههایی گسسته آفریده و گسستگی گزارههای قصه و گزینش واژههایی نا آشنا و غیرداستانی، زبان متن را از سادگی و صمیمیت دور ساخته و به زبانی ترجمه‌ای نزدیک کرده است.

واگرایی این گزاره‌های داستان نه به دلیل تمهید «سفیدنگاری» نویسنده و «سفیدخوانی» مخاطب و خواننده، بلکه به علت غفلت از همگرایی اجزای گزاره‌ها و شتاب در رسیدن به فرجام داستان، به وقوع پیوسته است. گسله‌های زبانی و سکنه‌های روایت، به گونه‌ای است که خواننده حرفه‌ای و حتی شنونده کودک، گمان خواهد کرد که قسمت‌هایی از گزاره‌های روایی از قلم افتاده‌اند. این روایت شکنی، از گزاره‌های آغازین تا واپسین، به چشم می‌خورد:

«قطره آب در یک حوض کوچک زندگی می‌کرد. هرروز با دوستانش از فواره بالا می‌رفت و بعد می‌پرید پایین. می‌چرخید و می‌خندید و می‌پرید پایین. و این شده بود زندگی او. و خوشحال بود.» (ص ۱)

داستان‌نویس، پس از نخستین جملات، گزاره‌ای گسسته را می‌سازد:

«پرنده‌ای لب حوض نشست. فواره را دید. قطره‌ها را هم...» (ص ۳)

در گزاره سوم، داستان‌نویس تحت تأثیر زبان داستان‌نویسان واقع‌گرا و با حذف ارکان نحوی جمله، به

نویسنده برای برهم زدن حالت تعادل، نه تنها موقعیت خوبی را به کارنگرفته، بلکه بر خلاف نظام حاکم بر پدیده‌ها و فلسفه تاریخ، حرکتی واپسگرایانه را به شخصیت داستانی خود تحمیل کرده است

در داستان ماهی سیاه کوچولو، حرکت ماهی سیاه از برکه و رسیدن به دریا، پس از تحمل گرفتاریها و مشکلات تجربه آفرین و از همه مهم تر، گره خوردن این تمثیل با واقعیتها و حرکتهای اجتماعی، روندی تکاملی به آن بخشیده است. اما داستان یک قطره آب، با دست مایه قرار دادن یک ایده فلسفی سترون و در اصل منفی، حامل چه پیامی است؟

طور ناگهانی می‌گوید: «قطره آب شنید...» (ص ۳) ورود عناصر داستانی، از جمله شخصیت، در قصه‌ها اعم از واقع‌گرا و یا گونه‌های دیگر، تابع یک سلسله اصول ومقررات تعریف شده، انجام می‌پذیرد. به ویژه در قصه‌هایی یا رویکردهای کودکانه باید دیالکتیک حاکم بر اجزا دقیقاً رعایت شود. اگر جز این باشد، پیوستگی منطقی روایت دستخوش آسیب‌های جدی می‌شود. این بی‌احتیاطی در آسیب‌شناسی ارتباط نویسنده (پیام‌دهنده) با خواننده (پیام‌گیرنده) جای بحث‌های قابل توجهی دارد.

داستان یک قطره آب، می‌گوشد برای کودکان باشد، اما زبان غیر کودکانه و رسمی‌اش که طنطنه زبان داستان‌های حوزه بزرگسال را دارد، حوزه مخاطبش را مخدوش می‌کند.

آبیار، در داستان قبلی‌اش «داستان دو خط» نیز از این مشکل ارتباطی و التقاط در رویکردهای تخاطبی میرا نبود. در داستان دوخط، تصویرگر، گزاره‌های نا گفته را با حضور مستمر تصاویر و عکس‌های فراوان جبران کرد. در این داستان اما تصویرها متنوع و دلچسب نیستند. رنگ‌های مرده و یک نواخت به کار رفته در نقاشی‌های معمولی در این کتاب، نمی‌تواند بخش‌های نا گفته و سفید نویسی‌ها را تکمیل و خواننده را در بازآفرینی قصه کمک کند.

از نظر پیرنگ‌شناسی، داستان مورد بحث، از نوع داستان‌های حادثه محور به شمار می‌رود. مایه و پیرنگ این داستان، خواننده سالمند و بسیاری از خوانندگان کودک و کتاب‌خوان را به یاد داستان «ماهی سیاه کوچولو» صمد بهرنگی می‌اندازد. در روایت بهرنگی، ماهی سیاه کوچکی از تکرار و یکنواختی زندگی دلزده و خسته شده، راه سفری پرماجرا و درعین حال فلسفی را در پیش می‌گیرد و پس از گذاشتن از خوان‌هایی آشنا ولی دشوار، به آرزوی خود، یعنی رسیدن به دریا دست می‌یابد. در قرائت خانم آبیار هم ماهیت ماجرا و استخوان بندی پیرنگ همان است و داستان با پیروزی



سیری در دنیای دخترک کولی

● شمسی خسروی



رمان نوجوان

۲- به کار گرفتن واژه‌های غیر کودکانه :

هر سنی، فرهنگ واژگانی خود را دارد. هم شخصیت‌های داستانی در گفت‌وگوهای خود و هم داستان‌نویس در مقام راوی باید حوزه واژه‌گزینی خود را به خوبی بشناسد و از به کار بردن واژه‌های دشوار پرهیز کند. واژه «راکد» در گزاره‌ی زیر برای کودک نامأنوس است:

«رفت پیش قطره‌های راکد» «ص ۵»

۳- ناآگاهی از پاره‌ای نکات پایه‌ای علوم:

«آن‌ها [قطره‌های راکد] در گوشه‌های حوض می‌خوابیدند و هیچ وقت از جای‌شان تکان نمی‌خوردند.» «ص ۵»

آب هنگامی که می‌چکد و یا از جایی می‌ریزد، به صورت قطره است. اما وقتی که در رودخانه و یا دریا و حتی آوندهای حجمی مانند سطل و حوض بی‌حرکت می‌ماند، دیگر نام «قطره» به آن اطلاق نمی‌شود. باران به صورت قطره از آبر می‌چکد اما همین باران هرگز به صورت قطره و به نام رود و یا سیل جاری نمی‌شود. یک بار دیگر گفت و گوی ماه و ماهی در داستان ماهی سیاه کوچولو در این باره، اهمیت موضوع را شفاف‌تر و بایستگی توجه نویسنده را بیشتر نمایان می‌سازد.

آبیاری ذهن و زبانی شاعرانه دارد. شاعرانگی آبیاری، متأسفانه کم عمق و سطحی به نظر می‌رسد. او پیش از هر چیز باید تکلیف خود را با گنجایش‌ها و توانمندی‌های واقعی ذهن کودک، روشن کند. عرصه ادبیات کودک، عرصه دشواری است. در این کارزار باید از هر باره آماده بود.

رفتارهای نوجویانه و روشنفکرانه و بعضاً شعاری با مقوله ادبیات کودکان و نوجوانان، بیشتر تحت تاثیر شیوه‌های مدرنیستی و پسا مدرنیستی در داستان‌نویسی و مستقیماً از غرب پدید آمده است. این شیوه از مقولاتی مانند «رمان نو»، «داستان نو» و از این قبیل آموزه‌های آکادمیک برمی‌خیزد. ترجمه آثاری از سیلوراستاین و مانند آن، در رواج شیوه‌هایی این چنین بی‌تاثیر نبوده است.

بیابید کودک را از لذت قصه خوانی محروم نکنیم و آرامش و پاکی دنیای تخیلی آنها را میدان آزمون آموزه‌های خود نسازیم. دست‌کم بگذاریم این عرصه پاک و دست نخورده باقی بماند تا در بهاری زودرس و دروغین، شکوفه‌هایش در پی سرمای ناگهانی پژمرده نشوند.

آبیاری می‌تواند داستان بنویسد، اما شتاب‌زدگی را باید از خود دور کند و بیشتر به داستان بیندیشد تا به دکتربین فلسفه و سلوک عرفانی، آن هم در قصه‌ای کوتاه و کودکانه. این کار ریختن دریا در کوزه است. پانویست:

۱- ماهی سیاه کوچولو / صد بهرنگی / نشر روزگار / چاپ اول / ۱۳۷۸ / صفحه ۱۶.

- عنوان کتاب: دخترک کولی
- نویسنده: رومرگادن
- مترجم: حسین ابراهیمی (الوند)
- ناشر: ویژه نشر
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۷۶ صفحه
- بهای: ۵۵۰ تومان

قهرمان به پایان می‌رسد. آنچه «ماهی سیاه کوچولو» را در مرتبه‌ی بسیار بالاتری قرار می‌دهد، ساختمان داستانی و روایت همپیوند و حرکت آفرین و باورپذیری آن است. بهرنگی با گزینش شخصیت‌های واقعی، بیشترین تلاش خود را صرف گسترش رویداد داستان و حقیقت ماندنی رویدادها نموده، اما آبیاری در طول داستان، همه توانش را تنها برای جاندار پنداری شخصیت محوری قصه‌اش، قطره آب، به کار برد و آن گونه که باید و شاید توفیقی در این کار نیافت.

خواننده کودک، بی‌گمان از خود خواهد پرسید که چگونه ممکن است «قطره» ای آب در راه برگشت از فواره، به لوله بچسبد و قطره بماند. مگر آن که لوله فواره چرب باشد در این صورت هم حتی تصویر چسبیدن قطره آب به بدنه لوله فواره پشتوانه تجربی و عملی ندارد، زیرا اگر چنین باشد، ذرات آب که به شکل قطره درآمده‌اند نیز به علت عمود بودن لوله فواره و سطح لغزنده لوله و نیروی جاذبه، به پایین می‌غلطند. آیا خیال‌انگیزی در داستان کودک، به داستان‌نویس این اجازه را می‌دهد که برخلاف قوانین طبیعی و سنت جاری آفرینش، مطالبی شبهه‌ناک و تردیدآمیز را در دستگاه اندیشگی کودک وارد کند و ذهن فعال او را به جای تحرک و کنکاش، به سکون و تنبلی وادارد؟ در داستان «ماهی سیاه کوچولو» وقتی ماه دارد با ماهی سیاه درباره نور خود صحبت می‌کند، نویسنده از فرصت به دست آمده، استفاده کرده، از زبان ماه می‌گوید:

«ماهی گفت: ماه قشنگ! من نور تو را خیلی دوست دارم. دلم می‌خواست همیشه روی من بناید.»
ماه گفت: «ماهی جان! راستش من خودم نور ندارم. خورشید به من نور می‌دهد و من هم آن را به زمین می‌تابانم.»

سفارش همه بزرگان حوزه داستان‌نویسی درباره گستره دانش عمومی نویسندگان، به این مساله ختم می‌شود که داستان‌نویس می‌باید از همه دانش‌ها به اندازه بایسته و در حد متعارف برخوردار باشد.

زبان‌شناسی یکی از شاخه‌های دانشی است که داستان‌نویس، به ویژه داستان‌نویس کودکان، باید آگاهی‌های کافی از آن داشته باشد. کمبود و یا نبود این آگاهی در ساخت زبان و برقراری ارتباط با خواننده و یا شنونده، داستان‌نویس را دچار مشکل می‌کند. در زبان و نثر داستان یک قطره آب، کاستی‌های ساختاری و معنایی چندی دیده می‌شود:

۱- بی‌دقتی در واژه‌گزینی

«اما یک روز که از خواب بیدار شد، دید بوی بدی از او در همه جا پیچیده است.» «ص ۷»

این گونه حسامیزی، مسلماً از شتاب‌زدگی و بی‌دقتی نویسنده سرچشمه می‌گیرد و به آسانی نمی‌توان این کاربرد نادرست را به مثابه رویگردی زبانی و در راستای کاربست‌های زیبایی‌شناخت و آرایه آفرینی به شمار آورد. خواننده و شنونده کودک نباید در آغاز ساخت‌های مجازی و کارکردهای استعاری، فعلواژه‌ها را به عنوان ساختی درست بیاموزد.

«و وقتی پایین می‌پرد، دید که قطره‌های گندیده جیغ و داد می‌زنند.» «ص ۷»